

نگاه

اسرائیل: یادگان مرزی امپریالیسم

پرواز شبخ اشغال بر فراز خاورمیانه

پیام‌حیدرقزوینی

شیربرانه‌ترین وجوه امپریالیسم غربی بیش از هر زمان دیگری پیش‌روی ما است. بیش از یک هفته از شبیخون اسرائیل و قدرت‌های غربی به ایران می‌گذرد و با ورود مستقیم آمریکا به تجاوز اسرائیل حالا سیر وقایع می‌تواند به سرعت مسیری متفاوت را طی کند. واضح است که تجاوز اسرائیل به ایران حاصل برنامه‌ای طولانی‌مدت است و این بخشی از استراتژی کلی قدرت‌های سرمایه‌داری برای منطقه‌ای است که ما در آن به سر می‌بریم. نتانیاهو اخیرا گفته است که ما چهره خاورمیانه را تغییر داده‌ایم و این همان چیزی است که امروز شاهدش هستیم.

حالا روشن است که مسئله نه حکومت ایران یا برنامه هسته‌ای‌اش، بلکه هر شکلی از تخطی از نظمی است که باید بر این منطقه تحمیل شود. نتانیاهو نزدیک به دو دهه است که قدرت را در فاشیستی‌ترین سازه سیاسی جهان، اسرائیل، در چنگ دارد و مشغول انجام «کار کثیفی» است که جهان سرمایه‌داری غرب به او محول کرده است. در نظم کنونی جهان سرمایه‌داری و در غیاب چپ جهانی قدرتمند، رهبر رژیمی آپارتاید که توسط دیوان بین‌المللی کیفری به عنوان مجرم جنگی محکوم شده، در حال آرایش چهره خاورمیانه است.

اسرائیل نه‌فقط رژیمی اشغالگر بلکه پاسگاه مرزی امپریالیسم غرب در خاورمیانه است. رژیمِ برآمده از بحران استعمار که از لحظه آغازش با سلب مالکیت و اشغال کره خورده است. شبخ اشغال نه‌فقط در لحظه تأسیس اسرائیل بلکه در طول هفت دهه اخیر همواره بر فراز کشورهای خاورمیانه در پرواز بوده است و حالا با جنگی در چند جبهه قرار است نظم نوین در خاورمیانه برقرار شود.

اسرائیل در تحمیل سلطه بر خاورمیانه تنها نیست و بیش از همه آمریکا است که صحنه را چیده است. ترکیب نتانیاهو و ترامپ شیرانه‌ترین عناصر تاریخ امپریالیسم را به نمایش گذاشته است. آنها نه‌فقط در پی راه‌حل نهایی برای فلسطین بلکه در پی حل‌کردن مسئله خاورمیانه برای همیشه هستند. رفتار ترامپ در روزهای اخیر چیزی عجیب نبوده است و باید توجه کرد که او اساسا با همین رفتار پیروز انتخابات شد. مارتین کروناور در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «انتخاب ترامپ چه معنایی دارد؟» (ترجمه کمال خسروی)، به پنج نکته نهفته در انتخاب دوباره ترامپ اشاره کرده بود. نخست اینکه امکان الغای دموکراسی به‌گونه‌ای دموکراتیک از طرق انتخابات وجود دارد. دوم اینکه ترامپ نه به‌رغم ایتنای مبارزه انتخاباتی‌اش بر شیربرانه‌ترین عناصر تاریخ و جامعه آمریکا، بلکه دقیقا با دلیل اتکا بر آنها انتخاب شده است. سوم اینکه ترامپ موفق شد طبقات پایین را با دفاع بی‌رحمانه از بازارگرایی افراطی دور خود جمع کند. چهارم اینکه در این اقدامات، دستکاری و تحریک احساسات –که چپ آکادمیک اغلب بهای چندان‌ی برای آن قائل نیست– نقش ایفا نموده است و سرانجام پنجم اینکه با اتحاد ترامپ-ماسک، سرکردگان مرتبه تازه‌ای از مدرنیزاسیون سرمایه‌دارانه به قدرت رسیده‌اند.

او به یادداشتی از پیتز بیکر در «نیویورک‌تایمز» اشاره می‌کند که در ششم نوامبر ۲۰۲۴ منتشر شده بود: «برای نخستین‌بار در تاریخ، آمریکایی‌ها یک جنایتکار [قانوا] محکوم‌شده را به‌عنوان رئیس‌جمهور برگزیده‌اند. آنها کسی را دوباره به قدرت رسانده‌اند که کوشیده است تصمیم قبلی رای‌دهندگان را ملغا کند و درخواست کرده است قانون اساسی از اعتبار ساقط شود تا او بتواند مقامش را حفظ کند، کسی که اعلام کرد در نخستین روز انتخاب دوباره‌اش یک دیکتاتور خواهد بود و سوگند یاد کرد از مخالفان و حریفانش انتقام بگیرد». مارتین کروناور می‌گوید اکثریت رای‌دهندگان در آمریکا کسی را به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب کرده‌اند که وعده داده زندگی اجتماعی را که قرار است به لحاظ سیاسی بر آزادی استوار باشد، ویران کند. این نخستین درسی است که باید آن را ثبت کرد و در سراسر معنا و اهمیتی که برای عصر حاضر دارد، تازه درکش را آغاز کرد.

کروناور همچنین می‌گوید که ترامپ نه به رغم بلکه دقیقا به دلیل شناخت‌هایی که آشکارا اعلام کرده انتخاب شده است: زن‌ستیز، نژادپرست و بیان تحقیر نسبت به دموکراسی: «او با ژست قانون‌شکن و شورشگر علیه جامعه روشنفکری نیویورک و جامعه سیاسی واشنگتن وارد میدان شد. این ژست مورد تکریم و احترام قرار گرفت و این درس دومی است که باید فهمید. مفسرانی که به تردستی ترامپ در مبارزه انتخاباتی گواهی می‌دهند و در او نمایشگر (ششونی) طرار می‌بینند، به نادیده‌گرفتن فریکاری مغاکي اخلاقي که این انتخابات آشکارش کرده است، یاری می‌رسانند. برعکس، ریچارد سنت به صراحت می‌گوید: ترامپ خصایل اهریمنی انسان‌ها را بیدار می‌کند. استاد او به شیربرانه‌ترین عناصر در تاریخ آمریکا –مانند نژادپرستی، زهد راکارانه، فساد و کلی‌مسلكی سیاسی– است. با این حال، بسیار خام‌سرانه می‌بود اگر می‌پذیرفتیم که پدیده‌هایی همانند در اروپا ممکن نیستند».

ظهور پدیده‌های مشابه را در روزهای اخیر می‌توانیم در رهبران اروپایی هم ببینیم. اتحاد نتانیاهو-ترامپ با پشتیبانی سایر قدرت‌های اروپایی، در پی آرایش چهره خاورمیانه هستند و این را به بهانه پرورده هسته‌ای ایران انجام می‌دهند. اما حالا بیش از هر زمان دیگری روشن است که در خاورمیانه هر مسئله‌ای را باید به صورت منطقه‌ای درک کرد، به این معنا که آنچه در فلسطین در جریان است دقیقا به سرنوشت ما نیز مربوط است. آرمان فلسطین آرمانی جمعی است که می‌تواند سیاست جمعی را در تمام کشورهای منطقه فعال کند. آرمان فلسطین حامل این معنا است که هر شکلی از مبارزه‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه بدون توجه به امپریالیسم ناقص و از پیش شکست‌خورده است. خاورمیانه نقطه ثقل امپریالیسم و از سوی دیگر آزمایشگاه سیاست‌های ویرانگر نئولیبرالیستی ضدوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است. بر این اساس باید در روزهای سرنوشت‌سازی که تجاوز و اشغال بار دیگر بر خاورمیانه سایه انداخته تاکید کرد که مبارزه‌ها و مقاومت‌های جمعی در کشورهای خاورمیانه نمی‌تواند پی‌توجه به مبارزه با امپریالیسم باشد و از سوی دیگر این مبارزهای طبقاتی است که همه ما را هم‌سرنوشت قرار داده است. در زمانه‌ای که اجرای بی‌وقفه سیاست‌های نئولیبرالی به ظهور سوزه‌های نئولیبرال دامن زده و هر شکلی از فعالیت جمعی و سازمانی را از پیش ملغی کرده است، باید به سراغ ریشه‌ها رفت و تاکید کرد که سرنوشت ما در هر یک از کشورهای خاورمیانه به سرنوشت دیگران در این منطقه کره خورده است. در غیاب سیاست رهایی‌بخش این نتانیاهو و ترامپ هستند که می‌خواهند چهره خاورمیانه را تغییر دهند. در حالی که هر شکلی از تغییر در این منطقه تنها به دست مردم منطقه باید رقم بخورد.

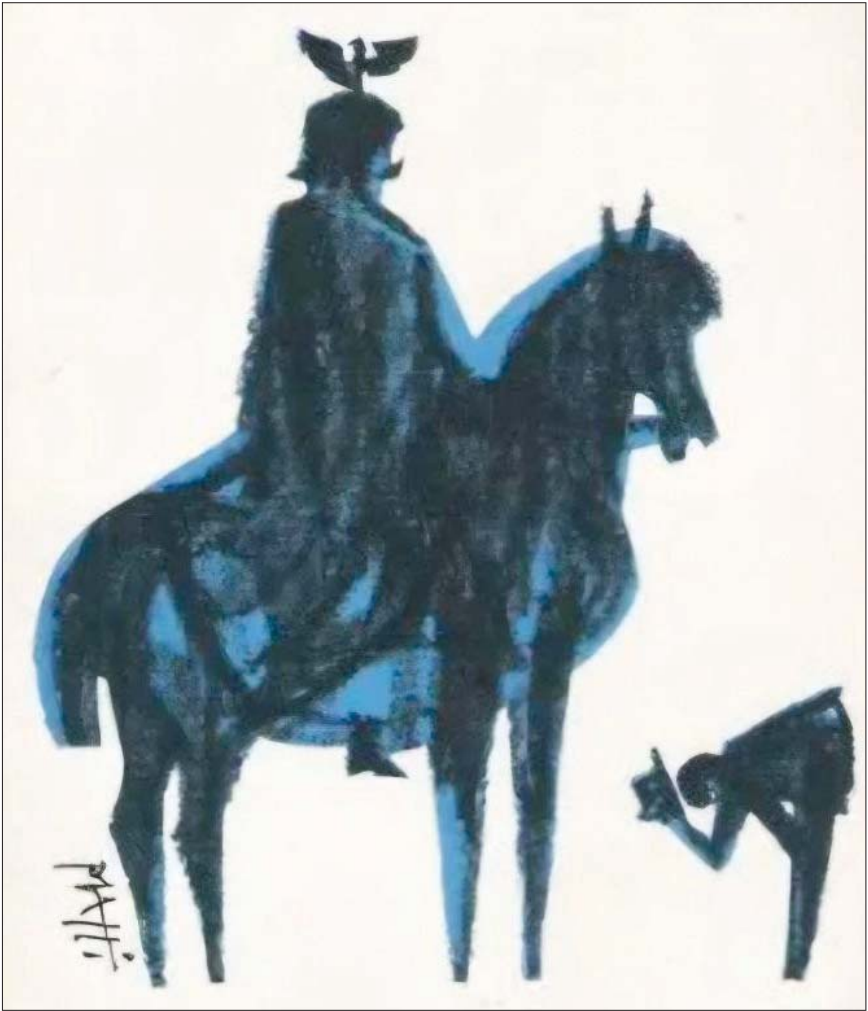
۱. کورت توخولسکی، نویسنده طنزپرداز آلمانی، از اندوه جنگ تجاوزگرایانه‌ای که هیتلر در اروپا به راه انداخت، جنگی ابعاد توحش آن بی‌پیشینه، دست بر جان خود گشود و خودکشی کرد. او صلح‌دوست بود و بر این عقیده که هیچ جنگی برنده ندارد و طرف پیروز هم در غایت، نگاه که می‌کند، باخته است.
۲. جنگی با توحش بی‌پیشینه، امروزه اسرائیل است که به آن دست زده است. اما متفقین غربی که به هر روی در پاسداری از ارزش‌های انسانی به دفع شر هیتلر کوشیدند، شگفتا که امروزه در حمایت از جنایات او به رقابت با یکدیگر رو آورده‌اند، در یک سقوط اخلاقی تا به قفری بی‌ن.
۳. شهر وایمار، کانون ادبیات کلاسیک آلمان است، سکونتگاه کوته، شیلر، هردر و حتی هلدلین، خاستگاه ادبیاتی که به انسان‌دوستی پیرایه‌ای جاویدان بخشید. از این شهر کوچک، با عبور از جنگل تیره‌کاج‌ها، تا به اردوگاه مرگ بوخن‌والد، پیاده یک ساعت بیشتر راه نیست. به حکم یک فرمانده آمریکایی شماری از ساکنان این شهر را به این اردوگاه برده‌اند تا به چشم خود ابعاد جنایت را ببینند. کوره‌های آدم‌سوزی و تل جنازه‌ها و بازماندگان تا به مرز اسکلت تکیده را. بسیاری از این ساکنان شهر زیر بارانی از اشک سوگند خوردند که خبر نداشته‌اند.
شاید آلمانی‌های ساده‌اندیش حتی در همسایگی با دوزخ کشتار، ماه‌ها از هولوکاست، از حل مسئله نهایی بپهود، در همسایگی بی‌فاصل خود، بی‌اطلاع بودند. اما با امکانات رسانه‌ای امروز، جهان بیش از یک سال و نیم است که هر روز در غزه به عینه هولوکاست را می‌بیند. و هنوز اسرائیل این امتیاز را دارد که از قدرت تسلیحاتی، تبلیغاتی، اطلاعاتی و مالی غرب برخوردار باشد در تداوم بخشی‌دنی روزانه به دوزخ هولوکاست در غزه، در حل مسئله نهایی فلسطین. دولت آلمان، با جز دولت، مجلس آن و نمایندگان این ملت در این میان چه کرداری دارند؟

۴. صحنه رویداد روشن است: آلمان، یا به تعبیری آلمانی‌ها –غیر از آن نیروها که به قیمت جان با هیتلر سازگاری نکردند، در گذشته یهودی‌کش خود گرفتارند و شرمنده تاریخ اما در پشیمانی از یهودی‌کشی، درس انسان دوستی نگرفته‌اند. وگرنه هم‌زمان می‌پذیرفتند که در لهستان، چکسلواکی و فرانسه هم کشتار کرده‌اند، و با رفتن تا عمق سرزمین‌های روسی، بیش از بیست‌وهفت میلیون مردم این کشورها را کشته‌اند. دغدغه وجدان فقط و فقط در قبال اسرائیل دارند، تا آنجا که موجودیت اسرائیل را در ابعدای فراقانونی با موجودیت خود کره زده‌اند و یکی می‌دانند. و چون اسرائیل موجودیت خود را با آپارتاید، با نژادپرستی و نفی ملت‌های پیرامونی خود کره زده است، دولت آلمان –دولت‌کنونی، که افتخار دارد در انتخاباتی آزاد، به این مقام رسیده است، در سرسپردگی‌اش به اسرائیل، انکاری از فاشیسم هیتلری به فاشیسم صهیونیستی رسیده است. برای احزاب دست راستی آلمان فاشیسم اعتیاد شده است. اعتیادی که از ترک آن عاجزند.

۵. دو هفته پیش از شبیخون شبانه اسرائیل به ایران، تجاوزی بدون اعلام جنگ، وزیر خارجه دولت اسرائیل به برلین رفت. در ظاهر به بهانه شصتمین سال برقراری روابط دوسویه دیپلماتیک، و البته رئیس‌جمهوری آلمان هم در تل‌آویو به حضور نتانیاهو رسید، چون ظاهرا فعلا نمی‌تواند این جنایتکار

از دوزخ هولوکاست در غزه تا تجاوز به ایران:

فاشیسم صهیونیستی غرب



جنگی را که حکم یکگرد قانونی دارد، به آلمان دعوت کنند، البته فعلا! چون که صدراعظم تازه به صدارت رسیده این کشور قول داده است در اولین فرصت او را به برلین دعوت کند. هر چه باشد نتانیاهو هم مثل خودش پس‌ریخت انتخاباتی آزاد است. در این دیدارها که ظاهر آن مراسم شصتمین سال برقراری رابطه دیپلماتیک است، در پس پرده این مراسم بدون شک به جزئیات حمایت بی‌چون‌وچرای آلمان از تجاوز اسرائیل به ایران، و میزان چگونگی این حمایت پرداخته‌اند. بر اساس کدام شواهد چنین ادعایی؟ بر اساس کتافتی که از آن پس دالم از دهان فریدریش مرتس بیرون می‌ریزد در حمایت از این تجاوز. فریدریش مرتس در جنگ رسانه‌ای خود علیه ایران تنها نیست. او در این میان سخن‌گوی گروه هفت در دیدار این گروه در کانادا هم هست.
۶. مرتس در بازگشت از جلسه گروه هفت تجاوز اسرائیل، شبیخون نظامی اسرائیل را به ایران، «زحمت شاق و کار کثیفی خواند که اسرائیل برای همه ما، یعنی که غرب، به ناچار انجام می‌دهد، به ناچار و در دفع ترور!» اما در بیان دید فاشیستی خود جسارت کافی هم نداشت و اول، این خاندن خبرنگار سفارشی بود که کتافت را به دهان صدراعظم آلمان گذاشت و پس از آن بود که جناب مرتس به نش‌خوار آن پرداخت، تا به عنوان شخص اول دولت آلمان، دیپلماسی، حقوق ملت‌ها، منشورها،

سیمای فاشیسم

می‌گذارد. در آغاز رمان «زیردست» می‌خوانیم: «دیدریش هسلینگ بچه‌ای بود نرم‌خو، که خیال‌بافی را از هر سرگرمی خوش‌تر داشت. از همه‌چیز می‌ترسید و گوشش هم دائم درد می‌کرد. زمستان‌ها از گوشه اتاق گرم دل نمی‌کند و تابستان‌ها از حیاط کوچک خانه. و این حیاط با درختان یاس و آبنوسش تنگ در حصار دیوار چوبین خانه‌های قدیمی، انباشته از بوی کهنه‌پارچه کارگاه کاغذسازی بود. از کتاب قصه، کتاب قصه محبوبش که سر بلند می‌کرد، گاه سخت می‌ترسید. به گمانش می‌آمد کنار او روی نیکمت راست‌راستی وزعی نشسته است یکا به قد و هیکل خودش! یا که پای دیوار روبه‌رو جنی سرر از زمین بیرون آورده و به او زل زده است. از جن و وزغ ترسناک‌تر هود پدیر بود…»

با به‌قدرت‌رسیدن هیتلر، هاینریش مان که به اجبار تن به مهاجرت به فرانسه داده بود، در میان وسایل شخصی‌اش در چمدان، طرحی ابتدایی از زمانی با خود داشت که بعدها به یکی از مهم‌ترین رمان‌های آلمانی‌زبان تبدیل شد. هاینریش مان در آن مقطع زمانی را نجات داد که بعدها با عنوان «هانی چهارم» به چاپ رسید. این رمان در ترجمه فارسی‌اش با نام «عروسی خونین پاریس» منتشر شده و همان‌طور که از عنوانش هم برمی‌آید زمانی تاریخی است که به زندگی و فرجام هانی چهارم مربوط است. هاینریش مان در این رمان به میاجبی احضار شخصیتی تاریخی روایت رمانش را بر بستر یکی از درخشان‌ترین دوره‌های فرهنگی غرب شکل داده است. البته این فقط هاینریش مان نبود که با قدرت‌گرفتن هیتلر به تاریخ رجوع می‌کرد. تاریخ در دهه‌های ابتدای قرن بیستم حضوری پررنگ در آثار آلمانی‌زبان داشت و نویسندگان این عصر برای مواجهه با وضعیت معاصرشان به تاریخ تقب می‌زدند.

هاینریش مان در «عروسی خونین پاریس» با رجعت به قرن شانزدهم و با روایت زندگی و سرنوشت هانی چهارم، سیمای تمام این قرن را ترسیم می‌کند و زندگی آدم‌های آن عصر را به تصویر می‌کشد. انتخاب قرن شانزدهم برای روایت رمان انتخابی هوشمندانه است. این قرن سرازاز عصری پرتلاطم است: عصر شکوفایی علم و هنر از یک سو و اختلاف‌های عقیدتی و جنگ‌های طولانی ناشی از آن که تا میانه قرن هفدهم ادامه می‌یابد از سویی دیگر.

قوانین جهانی و اصول اخلاقی را با الفاظی مبتذل زیر پا بگذارد.
۷. هاینریش مان در رمان شهره خود «زیردست» زمینه‌های روانی و اجتماعی پیدایش فاشیسم را سال‌ها سال پیش از غلیان آن در آلمان با چنان دقتی وصف کرد که آلمانی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم از او به دل گرفتند که تو، که همه‌چیز را دیپلماتیک است، در پس پرده این مراسم بدون شک به جزئیات حمایت بی‌چون‌وچرای آلمان از تجاوز اسرائیل به ایران، و میزان چگونگی این حمایت پرداخته‌اند. بر اساس کدام شواهد چنین ادعایی؟ بر اساس کتافتی که از آن پس دالم از دهان فریدریش مرتس بیرون می‌ریزد در حمایت از این تجاوز. فریدریش مرتس در جنگ رسانه‌ای خود علیه ایران تنها نیست. او در این میان سخن‌گوی گروه هفت در دیدار این گروه در کانادا هم هست.
۶. مرتس در بازگشت از جلسه گروه هفت تجاوز اسرائیل، شبیخون نظامی اسرائیل را به ایران، «زحمت شاق و کار کثیفی خواند که اسرائیل برای همه ما، یعنی که غرب، به ناچار انجام می‌دهد، به ناچار و در دفع ترور!» اما در بیان دید فاشیستی خود جسارت کافی هم نداشت و اول، این خاندن خبرنگار سفارشی بود که کتافت را به دهان صدراعظم آلمان گذاشت و پس از آن بود که جناب مرتس به نش‌خوار آن پرداخت، تا به عنوان شخص اول دولت آلمان، دیپلماسی، حقوق ملت‌ها، منشورها،

فریدریش مرتس– در صفت و منش همچنان زیردست است.

فرهنگ آلمان در آن زمان وامدار یهودیان فرهیخته و بزرگی

چون خانواده فرانک، سوایک و کلمبر بودند، شخصیت‌های درخشان عرصه هنر، ادبیات و موسیقی. طبقه متوسط آلمانی در پیروی از ناسیونالیسم قیصری یک جنگ تجاوزگرانه به راه انداخت و بعد از شکست قیصر به زیردستی هیتلر درآمد و به قتل عام همان یهودیان فرهیخته رو آورد. اما سپس که به ضرب اسلحه متفقین ناچار به تسلیم بی‌قید و شرط شد، برای جبران آن خطای ناخوشدونی به سرسپردگی جنایتکاران دولت‌های صهیونیستی در جایات‌های نابخشودنی آنها درآمد تا نشان دهد– در وجود و وجنات سیاستمداری از قماش فریدریش مرتس– در صفت و منش همچنان زیردست است.

هاینریش مان در «عروسی خونین پاریس» رگه‌هایی از آرمان‌گرایی را به تصویر می‌کشد و البته نگاه شکاک و بدبینانه‌اش به تاریخ را هم حفظ می‌کند. لوکاج در «رمان تاریخی» بارها به این رمان هاینریش مان و اهمیتش اشاره می‌کند و آن را «محصول گذار بهترین بخش از روشنفکران آلمان و مرد آلمان به نبردی قاطع علیه بربر خوبی هیتلر و احیای دموکراسی انقلابی در آلمان» می‌داند. لوکاج درباره رمان‌های تاریخی این عصر به این نکته اشاره می‌کند که همه این آثار «سرنوشت ملت‌ها» را ترسیم کرده‌اند. او می‌گوید رمان تاریخی انسان‌گرای ضدفاشیستی با یک ویژگی مهم از رمان تاریخی بورژوازی متمایز می‌شود و آن تلقی متفاوتی است که نویسندگان دوره فاشیسم از تاریخ داشته‌اند. این نویسندگان برخلاف نویسندگان رمان‌های تاریخی بورژوازی، تاریخ را به «امر خصوصی» و به «شهر فرنگی غریب و پرنقش‌ونگار» تبدیل نمی‌کنند. به اعتقاد لوکاج، «داستان‌های اصلی این رمان‌ها، از همان آغاز به لحاظ اجتماعی و به لحاظ انسانی، عمیقا با سرنوشت مردم در پیوند است». دراین‌میان لوکاج اگرچه به برخی ضعف‌های رمان هاینریش مان اشاره می‌کند، اما به‌رحال آن را یکی از مهم‌ترین رمان‌های تاریخی مدرن می‌داند و اهمیتی خاص برایش قائل است. لوکاج شخصیت اصلی رمان هاینریش مان، یعنی هانی چهارم را «شخصی ملموس، فرزند کشور و زمان خود» می‌داند. هانی چهارم در این رمان، چهره‌ای است سرشار از جذابیت، صداقت و شجاعت که به بیان لوکاج، به لحاظ نظری و سیاسی از سعه‌صدری مبتنی بر مداری انسانی و اراده‌ای نیرومند در پیش‌بردن طرح‌های بزرگش برخوردار است: «هاینریش مان در اینجا موفق به خلق چهره‌ای به‌راستی مثبت و زنده شده است که در خود بهترین صفات انسانی آن مبارزانی را مجسم می‌کند که طی قرن‌ها برای گسترش فرهنگ انسانی در برابر تهدید ارتجاع جنگیده‌اند و امروز از این فرهنگ در برابر بربرصفتی فاشیسم دفاع می‌کنند». لوکاج می‌گوید در «هانی چهارم» بعد از مدت‌ها چهره‌ای را پیش‌روی خود می‌بینیم که مردمی‌بودن و مهم‌بودن و عاقل و مصمم‌بودن و حيله‌گری و شجاعت و بی‌باکی را یکجا در خود گرد آورده است.

رویداد

بیانیه جمعی از چهره‌های شاخص دانشگاهی ایرانی و جهانی **همبستگی بین‌المللی با نهادهای مدنی ایران**
شرق: درحالی‌که تجاوز اسرائیل به ایران با حمایت و دخالت مستقیم آمریکا ابعدای جدید پیدا کرده است، واکنش‌ها به این تجاوز نیز صریح‌تر و گسترده‌تر شده است. پیش از آنکه آمریکا به شکل مستقیم به جنگ علیه ایران وارد شود، بیش از ۵۰۰ چهره دانشگاهی ایرانی و جهانی بیانیه‌ای صادر کرده و در آن خواستار توقف جنگ با ایران شده بودند. اما دولت‌های امپریالیستی غربی مدت‌هاست که بی‌توجه به اعتراض‌ها و مخالفت‌های گسترده در سراسر جهان علیه سیاست‌های رژیم آپارتاید اسرائیل، تمام‌قد از فاشیسم صهیونیستی حمایت می‌کنند.

از هفتم اکتبر به این سو اسرائیل تمام مرزهای جنایت را در غزه پشت سر گذاشته و پوشالی‌بودن نهادهای حقوق‌بشری را بیش از هر زمان دیگری آشکار کرده است. دراین‌میان شبیخون اسرائیل به ایران نشان می‌دهد که جنگ لازمه بقای رژیم اسرائیل است که برای فرار از بحران‌هایی که گرفتارش شده، بحران‌هایی دیگر می‌آفریند. در چنین وضعیتی ضرورت اقدام جمعی علیه سیاست‌های اسرائیل و دولت‌های غربی بیش از هر زمان دیگری به نظر می‌رسد.

در بیانیه‌ای که به امضای چهره‌هایی مانند اتین بالیبار، الکس کالینیکوس، جودیت باتلر، طلال اسد، جان اسپیوزیتو، یرواند آبراهامیان، تورج دریایی، آصف بیات، علی میریاسی، پرویز صداقت، محمد مالجو و بسیاری دیگر از چهره‌های برجسته دانشگاهی ایران و جهان رسیده، تاکید شده که این جنگ نه‌تنها ویرانی بیشتری به بار خواهد آورد، بلکه منطقه را در آینده‌ای نه‌چندان دور دچار بی‌ثباتی عمیق‌تری خواهد کرد. در بخشی از این بیانیه آمده: «جنگ اسرائیل علیه ایران نمونه‌ای دیگر از نقض آشکار قوانین بین‌المللی از سوی دولتی است که رهبر آن مجرم جنگی است و دیوان کیفری بین‌المللی حکم جلب او را صادر کرده است. این حملات که هم‌زمان با مذاکرات هسته‌ای ایران و آمریکا آغاز شدند، تلاشی عمادانه برای تخریب روند دیپلماسی صلح‌آمیز هستند. این تجاوز نظامی، اقدامی حساب‌شده برای انحراف افکار عمومی جهانی از نسل‌کشی جاری در غزه و ایجاد فجایعی در ایران با هدف فروپاشی آن است.»

امضاکندگان این بیانیه ضمن محکومیت قاطعانه جنگ اسرائیل علیه ایران، نوشته‌اند که این جنگ تهدیدی جدی برای دموکراسی، عدالت و استقلال مردم ایران است و به سربکوب صدهای مخالف منجر می‌شود. آنها به نمونه‌های دیگری در خاورمیانه اشاره کرده‌اند و آنها را نمونه‌های ترازیک جوامعی دانسته‌اند که در پی هجوم و مداخله قدرت‌های خارجی به ورطه جنگ و ویرانی افتاده‌اند.

این بیانیه با اشاره به جنبش‌های اجتماعی در ایران معاصر، بر حق مردم ایران برای ترسیم آینده خود بدون دخالت نیروهای خارجی تاکید کرده و می‌گوید ایرانیان حق دارند که سرنوشت‌شان را خودشان رقم بزنند. بیانیه در قرار پایانی‌اش خواستار اقدام‌های عملی نهادهای مدنی علیه اسرائیل شده و نوشته: «ما با نهادهای مدنی، گروه‌های خودجوش و کنشگران مستقلی که در داخل ایران خواستار توقف فوری جنگ اسرائیل علیه ایران هستند، اعلام همبستگی می‌کنیم و همه کسانی را که به صلح، عدالت و دموکراسی باور دارند، فرا می‌خوانیم که به صراحت علیه جنگ اسرائیل و ایران و همچنین نسل‌کشی غزه موضع بگیرند. از همه می‌خواهیم که در تظاهرات ضد جنگ شرکت کنند و با فشار به نمایندگان سیاسی و نهاده‌ا خواستار توقف فوری جنگ و خشونت شوند.»